

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحث به اینجا رسید که انسان دارای تمایلات مختلفی است و برای اینک بتواند به بهشتی برسد که همه چیز مطابق با میل او باشد و بماند، باید ابتدا این تمایلات را شناسایی کنیم و ببینیم که این انسان چه ابعاد و چه جنبه‌هایی دارد و عرض کردیم که انسان دارای فطرت است و فطرت هم همان ضمیر ناخودآگاه روح انسان است و دارای اختیار هست که عبارت است از تمایلات انتخابی انسان، با وجود اینها می‌بینیم که انسان خودش را در عالم دنیا، در سعادت نمی‌بیند و عالم دنیا برای مؤمن یک سجن و زندان و جهنم است و جایی است که پیچیده در بلایا است. «بالبلاء محفوفه» و انسان هم از وجود این بلا یا رنج می‌برد و احساس مصیبت و فشار دارد. چه کند که از این مصیبت‌ها نجات پیدا کند و خلاص شود و راحت و آزاد شود؟ دنیا که دست ما نیست که بگوئیم کاری کنیم که دنیا تبدیل به بهشت شود و دنیا فانی و پایین و دون و پست نباشد و عالی و بهشت و آخرت شود. این دست ما نیست. و لازم هم نیست که دست ما باشد. دنیا دست خداست و دست خوب کسی است، خدا حکیم و عادل است و لیس بظلام للعبید است. پس دنیا را که نمی‌توانیم عوض کنیم که وارد در بهشت شویم، پس باید خودمان را تغییر دهیم، خواسته‌های اختیاری‌مان را مطابق ما خواسته فطری و ضمیر ناخودآگاهمان بکنیم. یعنی ما تشنه که و چه هستیم؟ تشنه حقیقت و عدالت خدا. می‌خواهیم هر چند در این عالم در جایگاه واقعی اش باشد. و تشنه هستی هستیم. یکی از مشکلات ما و شروع مشکلات ما این است که نمی‌دانیم همه چیز سر جایش است، چیزی خارج از میزان و محور عدل و عدالت نیست هستی همه جا را فرا گرفته و جایی نیست که هستی نباشد. اگر چه این تعبیر هم مسامحتی است و خود جا هم هست و مخلوق خداست. هستی همه جا را فرا گرفته و از شدت فراگیری و ظهور و بروز، انسان از حضور خدا غافل است و توجه ندارد. وقتی توجه می‌کنیم می‌بینیم که جای نگرانی نیست. وقتی توجه نمی‌کنیم می‌بینیم که نگران هستیم. گاهی نمی‌دانی، اما گاهی می‌دانی ولی غافلی و توجه نداری. می‌دانی که در این عالم همه چیز براساس عدل است و به هیچ کس هیچ ظلمی نمی‌شود و نمی‌شود که بشود، امکان ندارد که خدای عادل ظلم کند. نمی‌تواند ظلم کند خدا و چه طوری می‌شود کسی که درش ظلم راه ندارد، ظلم کند؟! پس ما که نگران این عالم هستیم، نگران خودمان و عاقبت و سرنوشتمان هستیم، تمامش بی‌خودی است و توهمات است. همین نگرانی‌ها هم در جای خودش و درست است. یعنی آن مقطعی که نگران می‌شوی، برای این است که این نگرانی برای شما مفید و لازم است. تا شما به خود بیایی و حواست جمع شود، از غفلت خارج شوی و خودت را پیدا کنی. تمام مشکل ما این است که غفلت داریم و راه حلش این است که متوجه و متذکر شویم. متنبه شویم، به خود بیائیم و به خدا بیائیم، یاد خدا را زنده کنیم، «ولذكر الله اكبر، ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر»، یاد خدا که زنده شد، آرامش پیدا می‌شود. یاد خدا چه طور زنده می‌شود؟ وقتی به یاد این افتاد که خدا همه جا و همیشه است. ان الله معنا، همین که توجه کردی که خدا با ماست، هو أقرب الله من حبل من ورید. تو تشنه خدایی و خدا با توست. آب می‌خواهی و کنارت هست، پس جای نگرانی نیست. اگر فهمیدی و خودت را شناختی که من این شکم و شهوت و مرکب و عالم ماده و دنیا نیستم و موجودی خودخواه هستم و خدا هستم و خدا هم همه جا و همیشه هست و همیشه بوده و خواهد بود، تمام نگرانی‌های ما برطرف می‌شود. اگر الان خواسته‌ای داری که تأمین نشد، مگر ممکن است که این خواسته تأمین نشود؟! امکان ندارد. «ادعونی استجب لکم» مرا بخوانید و بخواهید من مستجاب می‌کنم. یعنی این دعای شما، دعای مستجاب است. یعنی هر کس مرا بخواهد، به من می‌رسد. اگر فهمیدی خدا با ماست و شما هم خدا را خواستی، در آن لحظه ای که توجه داری، شما هم با خدایی. همه مشکل ما این است که با خدا نیستیم، اگر بخواهیم با خدا باشیم، توجه و تذکر و تنبه می‌خواهد. تا وقتی در جمع کسانی هستی که شما را به یاد خدا می‌اندازد، وقتی نگاه به آنها می‌کنی، به یاد خدا می‌افتی، آرامش پیدا می‌کنی. و راحتی و نگرانی هایت برطرف می‌شود. به محض اینکه از آن محیط و جو و افراد فاصله می‌گیری و از آن اعمالی که شما را با خدا مأنوس می‌کند، از یاد خدا غافل می‌شوی، همین غفلت هم از خداست. این غفلت‌های ما در عالم دنیا، همه اش خوب و به جاست. خداشناسی یعنی همین که بفهم که در این عالم همه چیز خوب است. بد وجود ندارد. خدا بد خلق نکرده و هر چیزی در جای خودش خوب است و در این عالم هم همه چیز در جای خودش است. شما هم در جای خودت هستی. دوران کودکی شما، دوران جوانی شما، دوران پیری شما، همه در جای خودش است. غفلت شما از خدا در جای خودش است. همین غفلت‌ها در انسانی که حسن انتخاب دارد و می‌خواهد به بهشت برود، مقدمه و سکوی پرتاب می‌شود، دور خیز می‌شود، عقب نشینی است اما دور خیز می‌شود برای سرعت گرفتن به سمت بهشت. هیچ جای نگرانی نیست. پس برویم غافل شویم؟! همینکه اینرا گفتی ... غافل شدن انواع و اقسام دارد، غفلت حرام، مستحب،

مباح و واجب. این غیر از ورزش است. گاهی انسان اینقدر خسته می‌شود که باید غفلت پیدا کند. تمام خوابهایی که ما داریم، خواب غفلت است، غیر از اولیاء خدا. خوابیدن برای تجدید قوا و ادامه راه واجب است و در عین حال غفلت است. و همین غفلت می‌شود عبادت، چون داری براساس وظیفه عمل می‌کنی. در ماه رمضان چه قدر توصیه شده که اوقات ماه رمضان را غنیمت بشمرید که حتی خوابش هم عبادت است چه برسد به عبادت و قرآن و تقوی پیشه کردن، غفلت هم عبادت است چون برای خدا روزه گرفتی و انسانی که برای خدا روزه دار است احتیاج به خواب و غفلت دارد و احتیاج به خواب بیشتر دارد. عیبی ندارد بخواب چون در مسیری، در مسیر هستی. در جریانی و داری رشد می‌کنی. این خواب مقدمه است. یک موقع شما از مسیر خارج شدی و داری عقب می‌روی، یک موقع تو انسان حسن انتخاب دار هستی و انسانی که واقعاً دلش می‌خواهد خدایی و بهشتی باشد، اینطور نمی‌شود که از جاده خارج شود. همه اینها دور خیز است و تمام عقب نشینی هایش تاکتیکی است، و او خودش نفهمد، خلاصه، تمام این عالم دست به دست هم داده که شما را از حسن انتخاب برخوردار می‌خواهد و می‌خواهد بهشت شوی، بررسی. تمام عالم دست به دست هم داده هیچ کس قدرت ندارد که شما را از رفتن به بهشت باز بدارد. «ان الحق دولة و للباطل جولة» باطل و شیطان به طور موقتی می‌تواند در شما اثر بگذارد و مقطعی شما را از ادامه راه باز بدارد و کاری کند شما عقب گرد کنید. ولی جولانی دارد، عقب نشینی تاکتیکی، که درو خیز است. شیطان او را فریفته باشد، نه اینکه خودش رفته باشد، بلکه شیطان او را فریفته و فرق دارد، کسی که حق را می‌شناسد و نمی‌خواهد و در مقابل آن می‌گیرد. اولی حق بهش نرسید و شیطان گولش زد و یک عمری مسیر اشتباه رفت، «یبدل الله سیناتهم حسنات» به محض اینکه فهمید اشتباه رفته، یک عمر اشتباه رفته، یعنی جولان باطل گاهی به اندازه یک عمر می‌شود، «یبدل الله سیناتهم حسنات» خدا تمام گناهانش را تبدیل به درستی و خوبی و عبادت و ... می‌کند. یک عمر جرم مرتکب شده اما نمی‌فهمیده، عناد نداشته، سوء انتخاب و غرض نداشته، بلکه مرض داشته، یا نمی‌توانسته، نه اینکه نمی‌خواسته. فکر کرده این دنیا بی حساب و کتاب است و یله‌ورها. هر کسی هر کاری خواهد می‌کند. یک لحظه آخر عمر متوجه می‌شود، می‌گویند چنان لحظه آخر جوری دل درد می‌گیرد که به خود می‌آید و حواسش جمع می‌شود. گاهی این جوری است که ما به رشد و بلوغ فطری و فکری خودمان نرسیدیم و دم دمای مرگ رشد می‌کنیم اما بعضی‌ها همان موقع که به سن بلوغ می‌رسند، رشد کردند. تفاوت دارد، ژن‌ها اثر دارد. شما نگاه نکن و خودت را با دیگران مقایسه نکن، که از یک وضعیت نرمال روانی برخوردار، اگر مثلاً به غذایی تمایل پیدا می‌کنی می‌توانی راحت تحمل پیدا کنی و نخوری. اگر به چیزی میل پیدا کردی و دیدی صلاح نیست، راحت می‌گذاری کنار. خیال نکن همه مثل شما هستند. خیلی‌ها هستند که ژنتیکی مثل شما نیستند و اختیاری هم نیست و فکر نکن اینکه شما می‌توانی، معلوم نیست اختیاری باشد و احتمالاً ژنتیکی است و از یک اراده قوی وراثتی برخوردار. خدا اینچنین به شما عنایت کرده، یک نعمت دنیایی است و در این عالم به، همه را پای خودش ننویس، که خودش می‌خواهد بد اخلاق باشد، نه، نمی‌تواند. شما هم اگر جای او بودی با آن غدد ترشح و ترشحات درون مغز و ... مثل او می‌شدی بلکه بدتر. تمام خوبی‌ها و کمالات که شما در دنیا تا الان به دست آوردی پای خودت و اختیار و انتخاب ننویس و نگو من بودم و اختیار و انتخابم بود، بلکه خدا تماش را مفتی بهت داده، در این عالم هیچ کس غیر مفتی چیزی ندارد و هر کس هر چیزی دارد مفتی است. دیدی گاهی از گران شدن غصه می‌خورید که قیمت‌ها بالا رفته، وقتی حواست جمع شود که هر چی داری مفتی بوده و تا الان هم مفتی زنده‌ای. گوش و چشم را که به تو داده؟ قدرت خریدن را که به تو داده؟ مفتی بوده همش و نخریدی. تمام قوای وجودی شما را مفتی بهت دادند. حالا یک عالم اعتبار و مالکیت درست کردی که این مال او و این یکی مال من است و این را بخرم و آن را نخرم. خود پول را چه کسی به وجود آورده. چه شد که یکی پولش کم و آن یکی زیاد است؟! اگر اختیاری بود، همه می‌خواهند پولشان زیاد شود، چرا نمی‌شود. تمام آن جاهایی که پول می‌دهی خرید می‌کنی، پول نمی‌دهی بلکه مفتی است، همه اش مفتی است. منتهی به یکی مفتی بیشتر می‌دهند و به دیگری مفتی کمتر می‌دهند. طلبکاری؟! همه اش عطا بوده و احسان و فضل، کسی از خودش چیزی نداشته و ندارد. آن لحظه آخر که وقت مردن شد، دلش گرفت و به خود آمد و به خدای خودش گفت، «یا من له الدنيا و الآخرة ارحم من لیس له الدنيا والآخرة» ای خدایی که دنیا و آخرت مال توست، من هیچی ندارم، یک آن خودش را پیدا کرد. ارحم، رحم کن، به کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت. به این حقیقت رسید که همه اش مفتی است. مفتی داده‌اند، مفتی خوردی و خوابیدی و ... هر چی هم غصه خوردی بی خودی بوده. حالا به خدا می‌گویدی خدایا مفتی ما را ببر به بهشت. این کسی که تمام مردم شهر از دستش ناراحت بودند و وقتی که مرد جنازه‌اش را توی زباله‌ها انداختند، شب خوابش را دیدند که جای خوبی بود! از او پرسیدند چه شده؟! تو که این همه مفاسد و گناهان و بدی و ... !! ما هم برویم گناه کنیم و بد شویم؟! گفت همه اینها به خاطر آن لحظه آخر بود، لحظه آخر من دلم درد گرفت، چنان دل درد به من فشار آورد، یک لحظه خودم را پیدا کردم و این را گفتم و همان لحظه عزرائیل جانم را گرفت و به برکت همین توجه، مشکل حل شد. صریح آیه قرآنی هست و منافات ندارد؛ چرا؟ چون یک عمر این می‌خواست که خوب باشد یا نمی‌دانسته یا نمی‌توانسته. تمام این عالم دست به دست هم داده تا شما در مسیر رشد و تکاملت حرکت کنی. اینها را فهمیدی؟ راحتی. نفهمیدی؟ ناراحتی، ناراحتی ات هم بجاست. اینقدر ناراحت باش تا بفهمی تا وقتی توجه داری راحتی، وقتی توجه ات سلب شد ناراحت می‌شوی. باید بشوی تا دوباره توجه کنی. اگر این مسائل نبود و دنیا جوری بود که هیچ مشکل و گرفتاری نبود، انسان اصلاً

متوجه و متنبه نمی‌شد، دیگر انسان نبود. انسانی که متوجه نمی‌شود و متنبه نیست، او لحظاتی که حواست جمع نیست حیوانی. خدا خواسته انسان خلق کند. دقت کنید، حیوان داشت، می‌خواست انسان خلق شده و شما قرار است خلیفه خدا روی زمین شوی. این چه مکانیزمی است که ما با توجه و تنبیه و تذکر به آرامش می‌رسیم؟ یک جنبه‌ای در درون انسان است به نام حافظه، شما اگر که مطلبی را در حافظه ات نگه داری، بعد از مدتی از این حافظه می‌توانی استفاده کنی و آن مطالبی که در انبار ذهن نگه داشتی را بیرون می‌کشی و استفاده می‌کنی. خاطراتی که در حافظه تان ضبط شده، کسانی که درس می‌خوانند و امتحان می‌روند و دانشگاه می‌روند، از حافظه استفاده می‌کنند. در حافظه شان یک چیز و علوم و معلوماتی را نگه‌داری می‌کنند و وقتی می‌خواهند از آن استفاده می‌کنند و تحویل می‌دهند. حافظه بخشی از وجود انسان است که ازش بهره می‌برد. یک بخش دیگر در وجود انسان است که با حافظه فرق دارد، به نام روان یا برزخ، یا ضمیر ناخودآگاه روان، در این ضمیر ناخودآگاه شما بیش از آنچه که در حافظه نگهداری می‌کنی که هر موقع خواستی از محفوظات استفاده کنی، در این مرکز شما برنامه ریزی می‌کنی و برنامه نگه می‌داری. یک بخشی در وجود انسان است که تا الان به آن اشاره نکردیم و اینجا قسمت نهایی است که اگر این بخش از وجود انسان را بهش توجه پیدا کنیم، تکلیف نهایی معلوم می‌شود که چه باید کرد تا وارد بهشت سعادت شویم. ناخودآگاه اعمال و رفتار و حالات شما را به عهده دارد. یک موقع هست که شما اختیاری و با توجه و با حواس جمع کاری را انجام می‌دهی و یک موقع برنامه ریزی می‌کنی و مثلاً کارخانه‌هایی که برنامه ریزی شده با کامپیوتر، قبل از اینکه کامپیوتر اختراع شود، افرادی را مأمور اداره کارخانه و انجام هر یک از کارها می‌کردند. یعنی آدم بالای سر کار می‌ایستادند، و آنهایی که کامپیوتر اختراع کردند، آمدند تمام آن کارهایی که آدم با اختیار و انتخاب و توجه و حواس جمع انجام می‌داد، به صورت برنامه درآوردند و فرستادند در بخش نرم افزار کامپیوتر، کامپیوتر خودش دیگر این کاری که اینها با اختیار و حواس جمع انجام می‌دادند، براساس هوشیاری، همان کامپیوتر انجام می‌دهد، هوشمنداند، نه هوشیارانه. یک موقع انسان و یک موجود زنده دارد کاری می‌کند، می‌گویند هوشیار است. وقتی ربات کاری می‌کنند، جان ندارد و می‌گویند هوشمند است نه هوشیار، حواسش جمع نیست و انسان نیست و عقل و فهم و جان و اختیار ندارد. ولی برنامه‌اش برنامه هوشمندانه است. انسان نشسته برنامه‌ریزی کرده و آنرا به کامپیوتر سپرده و کامپیوتر دارد این کار را انجام می‌دهد. عین همین مکانیزم انسان وجود دارد. انسان یک بخشی در وجودش دارد به نام نرم افزار؛ جایی که شما می‌توانی برنامه‌ریزی کنی و برنامه بدهی به آن، شما یا دیگری. خودت برنامه بدهی به نرم افزار روانت یادگیری. آن دیگری که باشد، برنامه درستی بدهد یا نادرست و نتیجه مثبت بدهد یا منفی. اگر شما با این مکانیزم موجود در وجود خود آشنا شدی، به فکر این میافتی که حواست جمع باشد و خودت اختیاری برنامه‌ریزی کنی. اگر شما برنامه‌ای که به این قسمت می‌دهی، برنامه‌ای باشد که در جهت رشد و آرامش بخشی به شماست، شما را آرام می‌کند. در موقعیتهای مختلف، یا آرامش واقعی می‌دهد یا کاذب. تا چه جور برنامه‌ای بهش بدهی. همه جور برنامه‌ای می‌شود، دارد. برنامه آرام بخش، برنامه به هم بریز مخرب و مشوش. برنامه‌ای به ضمیر ناخودآگاهت روانت بدهی که در مواقع و جاهای مختلف شما را به تشویق و نگرانی و احساس ناکامی و حسرت و ... بیاندازد، یا نه، برنامه‌ای بدهی که در آن شرایطی که غم و غصه دارند، شما آرام و راحت و بی غم باشی. برنامه‌ای بدهی که شما را در آن شرایط هولناک و هراسناک و شرایطی که نعمتی از نعمات دنیایی که برای شما خیلی محکم و جدی بوده، از شما گرفته شده، شما را به هم بریزد، یا نه برنامه‌ای که شما را آرام کند. تمام این بحثهای خودشناسی که تا الان داشتیم، یک برنامه تدوین شده بود که موجب آرامش می‌شود که وقتی در شرایط حساس مواجه با محرومیتها و مصیبتها می‌شویم، به ما آرامش می‌دهد. همین آرامش می‌تواند یک آرامش موقتی باشد یا آرامش دائمی باشد. آرامش مسکن باشد یا نه. اگر شما به ذهنت یک برنامه‌ای دادی، مثل برنامه‌ای که روان شناس‌ها برای آرامش می‌دهند، که این برنامه، یک برنامه ساخته شده است، بافته شده است، نه یک برنامه یافته شده. البته اکثر روان شناسان، چون روانشناسان الهی هم داریم که دارند راه انبیاء را می‌روند و پا از مرحله روانشناسی بالاتر گذاشته‌اند و روح شناسی می‌کنند. می‌توانند شما را در همان مرحله روان متوقف کنند، آرامتان کنند و مسکن بدهند، کاری کنند که شما احساس فشارهایی که از ناحیه دنیا بهتون وارد می‌شود را نداشته باشی، می‌گویند به خودت تلقین کن و به شما تلقین می‌کنند. تلقین یعنی برنامه‌ریزی کردن، یعنی برنامه دادن به آن ضمیر ناخودآگاه روان تا آنگونه که برنامه‌ریز و برنامه دهنده می‌خواهد، او اجرا کند. فرماندهی کند سیستم روانی شما را. آن لحظه‌ای که مثلاً مصیبتی برای کسی پیش می‌آید، آن لحظه، لحظه‌ای است که مثلاً ترشحات خاصی در انسان صورت می‌گیرد که انسان را به هم می‌ریزد. آنها ببینند یک برنامه‌ای به او بدهند که آن لحظه، برنامه نقطه مقابلش را انجام دهد، آن ترشحات منفی انجام نشود و ترشحات مثبت به وجود بیاید. همه غمگین می‌شوند، شما نه شاد می‌شوی. انجام داده‌اند و شده. این قدرت و توانایی در بدن انسان هست و خدا قرارداده و روانشناسان می‌آیند و استفاده می‌کنند از آن، ازش تعبیر می‌کنند به هیپنوتیزم. ناممکنی را ممکن می‌کنیم. این در حقیقت استفاده کردن از همان سیستم و مکانیزم است. واقع را غیر واقع می‌کنند و واقع را غیر واقع می‌کنند. شما یک واقعیتی را که خودت هم می‌دانستی و خبر داشتی و باور داشتی، کاری می‌کنند که این باور از شما گرفته شود و تبدیل شود به نقطه مقابلش. یک کسی گوسفندی داشت. می‌رفت در راهی، سه تا مرد به او رسیدند و برای گرفتن گوسفندش نقشه کشیدند، با این مکانیزم

آشنا بودند. هر کدام سر یک کوچه ایستادند و وقتی از آنجا رد می‌شد، بهش می‌گفتند این سگ چیه که همراه خودت راه انداختی، خجالت نمی‌کشی و این چه کاری است!!! اول او گفت سگ نیست و گوسفند است و قبول نکرد، کوچه بعدی، دومی همین را گفت، کمی تردید کرد که نکند سگ است و او گوسفند می‌بیند. به سومی رسید همین را گفت، او باور کرد و آن را ول کرد و دزدها گوسفند را برداشتند. این را از قدیم مثال می‌زدند. تأثیر تلقین در انسان. در حوزه طلبه‌ای در حجره خوابیده بود. نصف شب پاشد، دید دارد خفه می‌شود، نگاه کرد دید هوا آلوده است و دود همه اتاق را گرفته در همان حالی که نمی‌توانست پا شود و فشار هوا و ... داشت خفه می‌شد، چیزی دم دستش بود برداشت و زد شیشه پنجره را خورد کرد که هوای آلوده خارج شود و حالش خوب شود و بعد همانجا افتاد و خوابید و خیالش راحت شد که شیشه خرد شده و هوا درست می‌شود. صبح پا شد دید اتاق پر از دود است و او سالم است و پنجره نشکسته و آئینه شکسته و هوا هنوز آلوده است و او نفسش تنگ نمی‌شده، چرا؟ چون خیالش راحت شد. یعنی شما خیال نکن که بدنت واقعاً اینقدر احتیاج به اکسیژن دارد. توی تهران زندگی می‌کنیم و می‌گوئیم اکسیژن نیست، خیلی هم زیاد است. همین که تلقین می‌کنی اثر دارد که هوا نیست و ... همین تلقین‌ها باعث می‌شود احساس فشار کنی و دائم مریض شوی و سرفه کنی و ... عین همین کار را ما عمل کردیم و نتیجه گرفتیم. یکی از رفقا جایی کار می‌کرد که آلوده بود و مشکل پیدا کرده بود، گفتیم تلقین مثبت کن و رفتی آنجا نفس عمیق بکش و بگو به به عجب هوایی! تو این واقعیت که پر از دود است هوا را ندید بگیر. انسان عجب موجودی است! واقعیت را می‌تواند ندید بگیرد. اینها روشهای روانشناسانه است. گفتیم نقطه مقابلش را ببین، بعد از مدتی خوب شد و عوض شد قضیه. گفت در خوابگاهی هستم که صدای ناهنجار و هواکش نمی‌گذارد بخوابم و مریض شدم. گفتیم از این به بعد هر وقت این صدا آمد بگو به به چه هوایی، آدم توی این هوا هوس می‌کند بخوابد، مثل لالایی است. این را تکرار کن. یک مدت اینکار را کرد و قضیه عوض شد. گفت به محض اینکه این صدا می‌آید خوابم می‌گیرد و با این صدا می‌خوابم. ببینید حالا چه قدرتی در درون انسان هست. روانشناسان می‌آید واقعیت را خلاف می‌کنند. انبیاء آمده‌اند و می‌گویند ای انسان عقلت را به کار بیانداز، واقعیت را آنگونه که هست ببین. اگر به عمق واقعیت بررسی، می‌بینی که واقعیت زیبا و خوب است، و قشنگ است. همه چیز در عالم در جای واقعی خودش است و هیچ ظلمی به کسی نمی‌شود و با واقعیت ما را به بهشت می‌برند. این جوهری است که وقتی انسان به مرگ که یک واقعیت است برسد، با روشهای روانشناسانه نمی‌شود و تا جایی جواب می‌دهد و وقتی با خود واقعیت رو به رو شدی و غیرواقع در کار نیست و ذهنی نیست که نخواهی آنرا تصور کنی و باید با خود واقعیت انس بگیری که اگر با آن واجه شدی، جز صفا و بهجت چیز دیگری نداشته باشد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين